

چند بدفهمی مشهور از اخلاق کانت

حسین اترک^۱

چکیده

نظریه اخلاقی کانت، همانند فلسفه‌اش بسیار مهم و تأثیرگذار بوده و همواره محل توجه شارحان و منتقدان واقع شده است. با مطالعه منابع اصیل وی در این زمینه به این نتیجه می‌رسیم برخی شارحان در شرح خود و برخی از ناقدان در نقد خود دچار سوء فهم شده‌اند. از جمله این بدفهمی‌ها این تصور است که اخلاق کانت، اخلاقی بدون غایت، بی‌توجه به نتایج اعمال، صرفاً صوری، عقل‌گرا، خشک، خشن، و بی‌توجه به احساسات است. همچنین اخلاقی است که به غلط تصور می‌کند شناخت ماهیت عمل و خوبی و بدی آن، ما را به انجام یا ترک عمل وا خواهد داشت، و از ما می‌خواهد یک راستگوی ساده‌لوح باشیم. در این مقاله برآنیم که پس از تبیین این بدفهمی‌ها، تفسیری درست از اخلاق کانت ارائه دهیم.

کلیدواژه‌ها: فلسفه اخلاق، کانت، وظیفه‌گرایی، بدفهمی.

ژورنال علمی اخلاقی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. استادیار گروه فلسفه دانشگاه زنجان.

مقدمه

نظریه اخلاقی کانت، به عنوان یک نظریه وظیفه‌گرایی اخلاقی، در مقابل نظریات غایت‌گرایانی چون جرمی بنتام،^۱ جان استوارت میل،^۲ و جورج مور،^۳ تأثیر بسیار زیادی در حوزه فلسفه اخلاق گذاشته و توجه فیلسوفان زیادی را به خود جلب کرده است و آنها را بر آن داشته تا در شرح و تبیین نظریه او و یا در نقد و بررسی آن بکوشند. اما گاه مشاهده می‌شود که در این شرح و نقدها، بدفهمی‌هایی از اخلاق کانت صورت گرفته که موجب ارائه تفسیرهای نادرست و یا نقدهای غیر وارد بر آن شده است. در ادامه برخی از این بدفهمی‌های مشهور را بیان کرده و تفسیر درست از اخلاق کانت را ارائه می‌دهیم

۱. وظیفه‌گرایی اخلاقی، اخلاق بدون غایت

یک تصور اشتباه نسبت به اخلاق وظیفه‌گرا در اخلاق کانت این گمان است که اخلاق وظیفه‌گرا، اخلاقی است مخالف هرگونه تعیین غایت برای اخلاق، و معتقد است اعمال دارای حسن و قبح ذاتی بوده و فاعل اخلاقی باید اعمال را به خاطر وظیفه بودن و حسن و قبح ذاتی آنها انجام داده و یا ترک کند و نباید به خاطر هیچ غایت و هدفی، افعال اخلاقی را انجام دهد. انسان باید راست بگوید، به عدالت رفتار کند و از دروغ و ظلم اجتناب کند؛ به این دلیل که عدالت و راستگویی ذاتاً خوب و درست هستند و ظلم و دروغ ذاتاً قبیح و نادرست. در مقابل، همین تصور و پندار اشتباه، در مورد اخلاق غایت‌گرا معتقد است الزامات اخلاقی برای رسیدن به هدف و غایتی خاص انجام می‌پذیرند و در واقع آن غایت است که این الزامات را برای ما تعیین می‌کند. این تصور نادرست بر همین اساس، نظریه اخلاقی کانت را یک اخلاق بدون غایت معرفی می‌کند که فاعل اخلاقی نباید هیچ غایتی را از رفتار اخلاقی دنبال کند و گرنه عملش ارزش اخلاقی نخواهد داشت.

در واقع منشأ اصلی این اشتباه تعریف نادرست از وظیفه‌گرایی^۴ و غایت‌گرایی^۵ و عدم دقت در محل نزاع و انفکاک آنهاست. نزاع غایت‌گرایی و وظیفه‌گرایی در غایت داشتن و یا نداشتن اخلاق نیست. هر نظریه اخلاقی دارای الزام یا الزاماتی است که فاعلین اخلاقی را موظف و ملزم به رعایت آن الزام یا الزامات می‌کند. فضیلت‌گرایی، انسان را ملزم به کسب فضایل و زندگی سقراطوار می‌کند. خودگرایی اخلاقی می‌گوید همیشه به دنبال نفع شخصی خود باش؛ سودگرایی اخلاقی می‌گوید همیشه کاری را

1. Jeremy Bentham
2. John Stuart Mill
3. G. E. Moore
4. deontology
5. teleology

انجام بده که بیشترین سود را برای بیشترین افراد جامعه داشته باشد؛ وظیفه‌گرایی اخلاقی نیز ما را موظف به رعایت اصول اخلاقی متعددی مانند اصل عدالت، نیکوکاری، وفاداری، سپاسگزاری و حق‌شناسی و ... می‌کند. (اترک، ۱۳۸۴، ص ۲۶۴) سؤال ساده‌ای که در مقابل هر نظریه اخلاقی‌ای قرار دارد این است که چرا انسان موظف به انجام این وظایف و الزامات اخلاقی است؟ از انجام این الزامات چه غایت و هدفی دنبال می‌شود؟ چرا انسان باید خود را ملزم به رعایت اصول اخلاقی کند؟ در اینجاست که هر نظریه اخلاقی باید غایت را خود از الزام به انجام این اعمال خاص بیان کند. یک نظریه اخلاقی، چه غایت‌گرا و چه وظیفه‌گرا، بدون بیان یک غایت کلی برای الزامات و وظایف خود ناموجه است و همیشه در مقابل این سؤال که «این الزامات برای چیست؟» بی‌پاسخ خواهد بود. یک وظیفه‌گرا نیز مستثنی از این سؤال نیست و باید به آن پاسخ دهد. چرا او فاعل‌های اخلاقی را موظف به این وظایف می‌کند؟ اکثر نظریات اخلاقی، «سعادت» را که یک خیر ذاتی و نهایی برای انسان است به عنوان غایت نهایی بیان می‌کنند، هرچند در تعریف سعادت اختلاف دارند. وظیفه‌گرا نیز باید غایت اخلاق و الزامات خود را بیان کند همچنان که کانت بیان کرده است. بنابراین، اخلاق وظیفه‌گرا یک اخلاق بدون غایت نیست.

محل نزاع و جدایی غایت‌گرایی و وظیفه‌گرایی در تعیین ملاک درستی و نادرستی اعمال است. انسان‌ها، فارغ از اختلافات جزئی، در کل موافقتند که عدالت کار درستی است و ظلم نادرست؛ راستگویی فعل درستی است و دروغ‌گویی نادرست؛ سخاوت و نیکوکاری درست است و خست و بخل نادرست. سؤال این است که چرا عدالت و راستگویی اعمال درستی هستند ولی ظلم و دروغ‌گویی نادرست؟ آیا همیشه عدالت و راستگویی درست‌اند یا ممکن است در برخی شرایط نادرست شوند؟ پس این مسئله مهمی است که ملاک درستی و نادرستی اعمال را به‌طور کلی بیان کنیم تا در مواقع خاص بتوانیم بر اساس آن، عمل درست و نادرست را تشخیص دهیم. اینجا است که غایت‌گرایی و وظیفه‌گرایی از هم جدا می‌شوند و مقابل هم قرار می‌گیرند. غایت‌گرا معتقد است درستی و نادرستی اعمال ناشی از خوبی و بدی نتایج آنهاست. شکی نیست که بهتر کردن شرایط جهان ذاتاً مطلوب هر انسانی است. پس هر عملی که باعث ایجاد بهترین شرایط در جهان شود عمل درستی است و هر عملی که باعث ایجاد شرایط بد در جهان شود، عمل نادرستی است. (مور، ۱۳۶۶، ص ۱۳۲ و ۱۴۳) بنابراین، تنها نتایج خوب یا بد اعمال است که تعیین‌کننده درستی و نادرستی آنهاست. عدالت عمل درستی است چون موجب ایجاد شرایط بهتر در جهان می‌شود. بر همین اساس، اگر روزی اجرای عدالت به ضرر جامعه باشد و شرایط جهان را بدتر کند، عمل نادرستی خواهد بود. لذا چیزی به نام حسن و قبح ذاتی اعمال نداریم. (Spielthener, 2005, p. 219)

اما وظیفه‌گرایی معتقد است نتایج اعمال دخالتهی در درستی و نادرستی آنها ندارند و نتایج خارج از ماهیت اعمال هستند و اعمال فی حدّ نفسه دارای حسن و قبح، و درستی و نادرستی‌اند. ظلم ذاتاً عمل نادرستی است و همیشه نادرست خواهد بود حتی اگر در یک مورد خاص موجب ایجاد بهترین نتایج و شرایط برای جهان شود. البته وظیفه‌گرا می‌تواند نتایج اعمال را نیز یکی از عوامل دخیل در درستی و نادرستی بداند ولی هیچ‌گاه تنها عامل نمی‌داند. (Gaus, 2001, p. 28)

۲. اخلاق کانت، بی‌توجه به نتایج

شاخصه اصلی وظیفه‌گرایی اخلاقی، به‌طور کلی و نظریه اخلاقی کانت به‌طور خاص، توجه به وظایف و ذات اعمال، صرف‌نظر از نتایج آنهاست. در تعریف وظیفه‌گرایی گفته می‌شود: «اخلاق وظیفه‌گرا، آن دسته از نظریات اخلاقی است که مطابق آنها برخی اعمال بدون لحاظ نتایجشان باید یا نباید انجام شوند». (Crisp, 1995, p. 187) «وظیفه‌گرایی اخلاقی، رویکردی در اخلاق است که به درستی و نادرستی فی‌نفسه اعمال به جای خوبی و بدی نتایج آنها توجه دارد». (Olson, 1967, p. 343)

نظریه اخلاقی کانت نیز، به‌عنوان ناب‌ترین نظریه وظیفه‌گرا، به این نکته پایبند است. کانت در مورد دخالت نتایج اعمال در درستی و نادرستی آن می‌گوید:

«ارزش اخلاقی عملی که از روی وظیفه انجام گرفته باشد نه در غایتی [نهفته است] که به آن باید رسید بلکه در قاعده عملی است که مطابق با آن تصمیم گرفته می‌شود، و از این رو نه به هدف آن عمل بلکه فقط به اصل نیت [یا اراده‌ای] که عمل به موجب آن صورت گرفته است، صرف‌نظر از هر چیزی که خواسته شده است، وابسته است». (Kant, 1964, p. 67-68)

در جای دیگر می‌گوید:

«از آنچه گذشت روشن می‌شود که مقاصدی که ما در کارهایمان به دیده داریم، یا آثار و نتایجی که به منزله غایات و انگیزه‌های اراده ما دانسته می‌شود، هیچ‌گونه ارزش نامشروط یا اخلاقی به خود آن کارها نمی‌تواند ببخشد. پس ارزش آنها اگر در نیت [یا اراده] ما نیست و یا بر حسب آثار و نتایج محتمل آنها معین نمی‌شود، در چه چیز است؟ این ارزش نمی‌تواند در جایی نهفته باشد مگر در اصل نیت^۱ [یا اراده]، صرف‌نظر از غایاتی که به وسیله عمل به آنها می‌توان رسید». (Ibid., p. 68)

از این رو برخی چنین تصور کرده‌اند که از نظر کانت، فاعل اخلاقی اصلاً نباید به فکر نتایج عمل خویش باشد و فقط به قانون اخلاقی و عمل به آن بیندیشد؛ فاعل اخلاقی تنها باید کاری را انجام دهد که درست است و نتیجه را به خدا واگذار کند؛ توجه به نتایج و لحاظ آنها در انجام یا ترک عمل، از ارزش اخلاقی آن می‌کاهد؛ در نتیجه فقط باید بر اساس نیت انجام وظیفه، کارها را انجام داد. لذا به او ایراد گرفته‌اند که این بی‌توجهی مطلق به نتایج اعمال چندان قابل قبول نیست. نمی‌توان پذیرفت

شخص ساده‌لوحی که از سر انجام وظیفه راستگویی، اسرار نظامی کشور را به جاسوسان دشمن فاش می‌کند و موجب شکست ارتش کشور خویش و کشته شدن هزاران بی‌گناه می‌شود، انسانی وظیفه‌شناس است و عملش قابل تحسین. حقیقت این است که همان‌طور که ما مشمول تکالیف و وظایف خویش هستیم، مسئول نتایج اعمال خودمان نیز هستیم و نتایج اعمال، اگر بپذیریم که علیت تامه در تعیین درستی و نادرستی اعمال آن‌گونه که غایت‌انگاران معتقدند، ندارد، حداقل باید پذیرفت که علیت ناقصه و تاثیر جزئی در آن دارد. (یاسپرس، ۱۳۷۲، ص ۱۷۷)

اچ. جی. پیتون^۱ از شارحان بزرگ کانت در مقاله کوتاه ولی مهم خود با عنوان «چند تفسیر نادرست مشهور از کانت»^۲ این اشکال را یک توهم باطل در خصوص نظریه کانت می‌داند. وی می‌گوید: این یک تفسیر نادرست از کلام کانت است که انسان خوب باید هیچ برداشتی از نتایج عمل نداشته باشد و در نتیجه یک احمق تمام عیار باشد. پیتون این توهم را ناشی از دو پهلوی بودن زبان می‌داند. معنای دیگری نیز برای این سخن کانت که انسان خوب باید هیچ توجهی به نتایج نداشته باشد، وجود دارد. مراد کانت از این جمله این است که انسان خوب در انجام یک عمل با این سؤال شروع نمی‌کند که آن عمل چه نتایجی برای او خواهد داشت و آیا آن نتایج مطلوبش هست یا نه. بلکه اول می‌پرسد آیا این عملی که قصد انجامش را دارد موافق وظیفه‌اش است یا نه؟ او می‌داند که اگر این عمل وظیفه‌اش باشد باید آن را انجام دهد گرچه ممکن است نتایجی در بر داشته باشد که مطلوبش نباشد. در واقع مراد اصلی کانت این است که نتایج مطلوب یا نامطلوب عمل نمی‌تواند تعیین کننده لزوم انجام یا ترک یک عمل باشد و این سخن حقی است. انسان خوب در انجام یک فعل، با ماکزیم و قاعده عملی آن فعل شروع می‌کند و می‌پرسد آیا این قاعده می‌تواند قانون عام گردد؟ اما در بررسی امکان قانون عام شدن یک قاعده، نتایج آن حتماً ملحوظ می‌گردد چون آن قاعده عملی از این صورت برخوردار است که «اگر من در فلان شرایط قرار گیرم، فلان عمل را انجام خواهم داد که فلان نتایج را در بر دارد». در بررسی اینکه آیا خودکشی یا قتل یا دزدی یا تنبلی و کار نکردن می‌توانند قانون عام گردند مگر می‌شود بدون توجه به اینکه این اعمال چه نتایجی در پی خواهند داشت تصمیم گرفت؟ ولی با وجود این نباید حکم کرد که یک عمل به خاطر داشتن فلان نتایج مطلوب یا نامطلوب، درست یا نادرست است. یک انسان خوب، از قانون صرفاً به خاطر نتایجش تبعیت نمی‌کند بلکه به خاطر قانون، آن نتایج را هدف قرار می‌دهد. اگر کانت فقط گفته بود که ما نباید اجازه دهیم تمايلمان به نتایج خاص، تعیین کننده این حکم که وظیفه ما چیست، باشند، از این بدفهمی جلوگیری کرده بود. (Paton, 1971, p. 156)

هر چند تبیین پیتون از مراد کانت در توضیح مفهوم اراده خوب که در انجام یک عمل به نتایج آن توجه ندارد بلکه به تطابق قاعده عملی خویش با قانون اخلاقی می‌اندیشد، درست است ولی به نظر

1. H. J. Paton
2. Some Common Misinterpretation of Kant

نگارنده توجیه او در توجه کانت به نتایج اعمال در تعیین وظیفه و امکان قاعده عملی صحیح نیست. همچنان که برخی از فیلسوفان نیز، تفسیر نتیجه‌گرایانه از نظریه کانت را نادرست شمرده‌اند. (هولمز، ۱۳۸۲، ص ۲۴۶) هرچند پذیرش این مسئله که فیلسوف بزرگی چون کانت، توجهی به نتایج عمل نداشته است سخت است ولی با دقت در اصول بنیادی نظریه او روشن می‌شود که این بی‌توجهی، لازمه لاینفک نظریه اوست و کانت آگاهانه و از روی علم، در صدد آن بوده که معیار نتیجه را از دخالت در درستی عمل خارج کند. کانت در دو مقام، توجه به نتایج را انکار می‌کند. مقام اول، مربوط به باب ارزش اخلاقی عمل است که توجه مشهور در غیر نتیجه‌گرا بودن کانت، بیشتر ناظر به این مقام است. کانت در این باب به صراحت می‌گوید:

«اراده خوب نه به دلیل نتیجه یا آثار خود، یا شایستگی‌اش برای رسیدن به غایتی مطلوب، بلکه صرفاً به حکم اراده‌ای که موجب آن شده است. خوب دانسته می‌شود. یعنی به خودی خود خوب است». (کانت، ۱۳۶۹، ص ۱۳-۱۴)

و قاعده عملی و اصل نیت را معیار ارزشمندی عمل بیان می‌کند:

«... ارزش اخلاقی عملی که از روی وظیفه انجام گرفته باشد نه در مقصودی [نهفته است] که به آن باید رسید بلکه در قاعده عملی است که مطابق با آن تصمیم گرفته می‌شود، و از این رو نه به هدف آن عمل بلکه فقط به اصل نیت [یا اراده‌ای] که عمل به موجب آن صورت گرفته است، صرف‌نظر از هر چیزی که خواسته شده است، وابسته است». (همان، ص ۲۳)

مقام دوم که کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد، مربوط به تعیین ملاک درستی و نادرستی عمل است که محل نزاع و جدایی وظیفه‌گرایی از غایت‌گرایی است. کانت با ردّ معیار نتیجه در این مقام، امر مطلق را معیار درستی و نادرستی اعمال بیان می‌کند و می‌گوید:

«آن چگونه قانونی است که تصورش باید اراده را بدون ملاحظه اثر و نتیجه‌ای که از آن می‌توان چشم داشت، معین کند تا مطلقاً و بی‌هیچ قید و شرطی خوب دانسته شود؟» (همان، ص ۲۷)

«من چون اراده را از هرگونه انگیزه‌ای که در پیروی از قانون ممکن است، به رایش دست دهد محروم کرده‌ام، دیگر جز مطابقت کلی کارهایش با قانون عام چیزی باقی نماند و فقط همین [مطابقت با قانون] است که باید به عنوان اصل اراده به کار آید- یعنی من هیچ‌گاه نباید جز این رفتار کنم تا که همچنین بتوانم اراده کنم که قاعده عملم به قانونی عام مبدل شود». (همان)

از نظر کانت، امر مطلق، معیاری است برای کشف وظیفه و اینکه انجام کدام عمل به لحاظ ماهوی،

درست یا نادرست است:

«در اینجا می‌توان به آسانی نشان داد که چگونه اگر افراد این معیار [امر مطلق] را در دست داشته باشند، خوب می‌توانند تشخیص دهند که در هر موردی که پیش می‌آید، خوب و بد چیست. چه چیزی با وظیفه مطابق است و چه چیز خلاف آن». (همان، ص ۲۸)

کانت در هر دو مقام، دیدگاه غایت‌گرایانی چون بنتام را که لذت را تنها خوب بالذات در عالم می‌دانند و معتقدند عمل درست عملی است که بهترین نتایج یعنی بیشترین لذت را داشته باشد (Bentham, 1987, p. 88-89)، رد می‌کند. از نظر کانت، نتایج عمل (مانند ایجاد لذت)، خارج از ذات و ماهیت عمل هستند و نمی‌توانند منشأ الزام یا درستی و نادرستی عمل باشند. ارزش اخلاقی عمل وابسته به نیت فاعل و درستی و نادرستی آن مربوط به ماهیت و ذات عمل است یا به تعبیر خود کانت، وابسته به قاعده عملی‌ای است که عمل طبق آن انجام می‌پذیرد.

به عقیده نگارنده، بر خلاف تفسیر پیتون، کانت در به کارگیری امر مطلق برای تشخیص جواز اخلاقی یک عمل و امکان تعمیم‌پذیری قاعده عملی آن نیز توجه به نتایج را نمی‌پذیرد، بلکه معیار او، امکان اراده تعمیم قاعده عملی، بدون تناقض در اراده است. اگر قاعده عملی یک عمل، بدون تناقض در اراده، قابل تعمیم به همگان باشد، آن عمل، درست و گرنه نادرست خواهد بود. بنابراین باز کانت توجهی به نتایج ندارد. لذا او می‌گوید:

«در هر حکم اخلاقی مسئله این است که ماهیت رفتار، وقتی فی‌نفسه لحاظ شود، چیست؟ اگر نیت و اراده عمل، فی‌نفسه، قابل تعمیم باشد آن عمل دارای امکان اخلاقی است و اگر اراده عمل نتواند خود به خود و بدون تناقض تعمیم یابد امکان اخلاقی ندارد ... دروغ گفتن یک عمل غیر اخلاقی است که اراده آن هر گاه تعمیم یابد با خود در تناقض است.» (کانت، ۱۳۸۸، ص ۷۰)

اما نکته بنیادی دیگر در نظریه کانت که تفسیر نتیجه‌گرایانه از آن را رد می‌کند، این است که هدف اصلی کانت در نظریه اخلاقی‌اش، ارائه قانونی برای اخلاق است که مطلق، ضروری و پیشینی یعنی ماقبل تجربه باشد و مانند معیارهای نظریه‌های اخلاقی دیگر چون احساس‌گرایی، خودگرایی و سودگرایی، نسبی، پسینی و مبتنی بر تجربه نباشد. نتیجه، معیاری است که از تجربه به دست می‌آید و لذا قانون اخلاقی را پسینی کرده و از ضرورت می‌اندازد. لذا کانت در رد معیار سود و نتیجه می‌گوید:

«این سود، خواه به نفع خود بود یا شخص دیگر، امر را در هر حال مشروط می‌کند و به هیچ وجه نمی‌توانست به صورت امر اخلاقی درآید.» (همو، ۱۳۶۹، ص ۸۰-۸۱)

۳. مشکل انگیزش در اخلاق کانت

برخی در فهم این سخن کانت که گفته است فاعل اخلاقی باید همواره افعالش را از سر انجام وظیفه و به نیت اطاعت از قانون اخلاقی انجام دهد نه به خاطر میل به نتایج مطلوب آنها (همان، ص ۱۹-۲۳)، دچار اشتباه شده‌اند و به وی خرده گرفته‌اند. سی. جی. فیلد^۱ از جمله این منتقدین است. وی مغالطه

بنیادی نظریه کانت را این می‌داند که کانت تصور کرده است شناخت ماهیت عمل، فی‌نفسه ما را به انجام آن، تحریک می‌کند. فیلد، ابتدا نظر ارسطو در این رابطه که مخالف نظر کانت است را بیان می‌کند و از قول ارسطو می‌گوید که عقل، فی‌نفسه چیزی را به حرکت در نمی‌آورد و هیچ قدرت انگیزشی ندارد. به عبارت دیگر، معرفت صرف در مورد اینکه یک عمل از فلان نوع است، نمی‌تواند ما را به انجامش تحریک کند. ممکن است گفته شود که علم جنایتکار به اینکه ارتکاب قتل، پیامد اعدام را به دنبال خواهد داشت یا علم بیمار به اینکه خوردن داروی تلخ، نتیجه سلامت از بیماری را خواهد داشت، جنایتکار را از ارتکاب قتل، باز و مریض را به خوردن داروی تلخ، وا خواهد داشت. فیلد در پاسخ می‌گوید اگر جنایتکار به دار آویخته شدن را به خاطر نیاورد یا ادامه زندگی برایش معنایی نداشته باشد و یا مریض نسبت به سلامت خویش بی‌تفاوت باشد، هیچ‌کدام از این علم‌ها آنها را به عمل وا نخواهد داشت. آنچه انسان را به عمل وا می‌دارد، صرف علم نیست بلکه علم به آن است که این نوع عمل، اثری در پی دارد که مورد خواهش و تمایل فاعل است. فاعل باید علاقه‌ای به آثار عمل و یا خود عمل داشته باشد که باعث انجام آن شود. در واقع این علاقه و احساس است که به عمل وا می‌دارد. لذا عمل از هر نوع که باشد، بدون وجود خواهش و تمایل و یا عنصری از احساس و عاطفه انجام نخواهد پذیرفت. (Field, 1970, pp. 704-705)

لذا به عقیده فیلد، کانت در این اندیشه که عقل می‌تواند عملی باشد و انسان عاقل را بدون لحاظ آثار و نتایج عمل و به صرف تصور نفس عمل، به انجامش وا دارد در اشتباه بوده است. بهتر است عقل عملی را آن‌گونه که ارسطو تعریف کرد، تعریف کنیم: توانایی کشف بهترین وسیله برای غایتی که می‌خواهیم به آن نایل شویم. عمل غیرمعقول، عملی است که غایات ما را بر باد دهد. (Ibid., P.705)

کانت خود پاسخ کاملی به کسانی مانند فیلد که چنین اشکالی در سر داشته‌اند، داده است. او می‌گوید باید دو چیز را از هم تفکیک کرد: اصول احکام نظری الزام و اصول اجرایی یا عملی الزام. فرق است بین مبدأ شوق (یا قوه محرک) با قاعده رفتار (یا اصل راهنما). اصل راهنما، اصل احکام نظری اخلاق است و قوه محرکه اصل اجرای عملی الزام اخلاقی است. به عقیده کانت، خلط بین این دو موجب خطاهای زیادی شده است. وقتی سؤال این است که چه چیز اخلاقاً خیر است؟ اینجا اصل نظری اخلاق مطرح است که می‌توان به تبع آن در مورد کیفیت خیر، حکم کرد. اما وقتی سؤال این است که چه چیز مرا تحریک می‌کند مطابق این قانون عمل کنم، اینجا سؤال از اصل تحریک یا مبدأ شوق است. هر عمل اخلاقی‌ای که انجام دهیم فاهمه به آن حکم می‌کند و قوه محرکه به انجام آن تحریک می‌کند. کانت در این باره می‌گوید:

«اصل اعلائی تمام احکام اخلاقی در فاهمه قرار دارد و اصل اعلائی تحریک رفتار اخلاقی، در دل.

این مبدأ تحریک عبارت است از احساس اخلاقی. این اصل را نباید با اصل حکم اخلاقی اشتباه کرد. اصل حکم یک هنجار است و اصل تحریک یک انگیزه. انگیزه جای دستور را نمی‌گیرد».
(کانت، ۱۳۸۸، ص ۶۰-۶۱)

۴. عدم استقلال احکام عقل عملی از احکام عقل نظری و تجربیات

برخی از فیلسوفان معاصر در تفسیر و نقد اخلاق کانت چنین گفته‌اند:

«کانت برای اینکه احکام عقل عملی از ضرورت و کلیت برخوردار باشند، آنها را از تجربیات و امور تجربی خالی کرد و مخالف ابتناء اخلاقی بر تجربیات بود. اما به نظر می‌رسد این استقلال دادن به احکام عقل عملی مشکل باشد. کانت می‌گوید کار اخلاقی باید مطابق وظیفه باشد و از سر احترام به قانون انجام شود. ولی وظیفه یعنی چه؟ کانت آن را از مفاهیم بدیهی عقل عملی می‌داند؛ هم تصور آن بدیهی است و هم تصدیق به اینکه باید طبق وظیفه عمل کرد، بدیهی است. اما اشکال در اینجاست که معنای وظیفه آن است که «باید این کار را انجام داد». وقتی این را موضوع قرار دهیم، قضیه «باید وظیفه را انجام داد» به صورت یک قضیه توتولوژی در خواهد آمد: «چیزی که باید انجام داد را باید انجام داد». (مصباح یزدی، ۱۳۷۴، ص ۹۴)

سپس ایشان در مقام نقد نظریه کانت بر آمده و گفته‌اند: ولی حقیقت امر این است که مفهوم وظیفه از رابطه بین دو موجود پیدا می‌شود؛ رابطه انسان با خدا یا رابطه انسان با انسان دیگر. من یا در مقابل خدا وظیفه‌ای دارم یا در مقابل پدر، مادر و ... پس مفهوم وظیفه قطع نظر از رابطه انسان با موجودات دیگر قابل تصور نیست. انسانی که تنها در عالم افتاده است، نسبت به هیچ کس مسئولیت و وظیفه‌ای ندارد. لذا مفهوم وظیفه بدون در نظر گرفتن واقعیات خارجی، حاصل نمی‌شود یعنی یک مفهوم بدیهی آن گونه که کانت مدعی بود نیست. اما تصدیق آن نیز بدیهی نمی‌باشد. اینکه ما موظفیم کاری را انجام دهیم، از کجاست؟ آیا عقل بی‌دلیل و گزارفی درک می‌کند که، موظف به انجام کارهایی هستیم؟ آیا مسئله بدیهی است و با علم حضوری درک می‌شود؟ ولی به نظر چنین نمی‌آید. تا انسان نداند که خدایی هست یا انسان‌های دیگری هستند، احساس وظیفه و مسئولیت هم نخواهد داشت. مسئولیت یک مفهوم اعتباری است که در رابطه با موجودات دیگر مطرح می‌شود. ابتدا باید به وجود موجودی و رابطه آن با خویش علم پیدا کرد و سپس تصدیق به داشتن وظیفه در قبال آن نمود. لذا تصدیق به وظیفه نیز متوقف بر حقایقی است که عقل نظری آنها را می‌شناسد. یعنی مفهوم وظیفه و حکم عقل عملی مستقل از احکام عقل نظری و موجودات واقعی و تجربی نیست. (همان، ص ۹۵)

به نظر می‌رسد این اشکال ناشی از عدم شناخت کامل اخلاق کانت است. تا آنجا که ما نظریه اخلاقی او را بررسی کردیم وی در هیچ جا نگفته است که مفهوم وظیفه یا تصدیق به آن بدیهی است. برعکس، او هر دو را غیر بدیهی می‌داند لذا در صدد تعریف مفهوم وظیفه بر می‌آید و آن را «ضرورت

احترام به قانون اخلاقی» (Kant, 1964, p. 68) تعریف می‌کند و قانون اخلاقی را نیز غیر بدیهی می‌داند و شکل اول آن را چنین بیان می‌کند: «همیشه چنان عمل کن که بتوانی اراده کنی قاعده عملی تو قانون عام طبیعت شود». (Ibid. , p. 89)

تلاش کانت برای استقلال اخلاق از تجربه، مربوط به تعیین قانون اخلاق است. او قانون اخلاقی خودگرایان، سودگرایان، حس‌گرایان را به دلیل ابتناء بر تجربه رد می‌کند و تلاش می‌کند قانونی برای اخلاق بیابد که ماقبل تجربه باشد و در این راه از تحلیل خود مفهوم قانون، به قانون اخلاقی خود، «امر مطلق»، می‌رسد. اما در تعیین و تشخیص مصادیق عمل اخلاقی و احکام اخلاقی به هیچ وجه ادعای بدهت و ما قبل تجربه بودن نمی‌کند. روشن است که در تشخیص مصادیق وظیفه، ما به تجربیات و روابط خود با دیگران توجه داریم. کانت بسیاری از وظایف را ناشی از حقوق دیگران می‌داند. وی وظایف را به دو بخش وظایف ناشی از فضیلت و وظایف ناشی از حق یا به تعبیر دیگر، وظایف اخلاقی و وظایف حقوقی تقسیم می‌کند. از نظر او، حق منشأ تکالیف و وظایف متعددی است و هر حقی موجب ایجاد تکلیفی است. (کانت، ۱۳۸۳ الف، ص ۲۹) وظیفه قانونی، وظیفه‌ای است که از رابطه ما با حقوق دیگران ایجاد می‌شود و یک الزام خارجی است و انگیزه انجام آن، صرفاً انجام وظیفه نیست بلکه عمل به قانون است. اما وظیفه اخلاقی، یک خود اجباری است و فاعل اخلاقی، کاری را به دلیل وظیفه بودن انجام می‌دهد. اما این به معنای بی‌دلیل انجام دادن نیست. بلکه به این معناست که عقل، بر اساس غایتی که تعیین کرده است عمل به این کار را الزام می‌کند.

۵. اخلاق کانت، اخلاق بدون غایت

از دیگر اشکالات وارد شده به اخلاق کانت این است که گفته می‌شود او معتقد است تنها عملی که از سر انجام دادن وظیفه و به نیت آن باشد دارای ارزش اخلاقی است و صرف مطابقت ظاهری عمل با وظیفه، کافی نیست. لذا باید اعمال را به نیت انجام دادن وظیفه و احترام به قانون اخلاقی انجام داد. ولی اشکال اینجاست که این ضرورت و باید از کجاست؟ نیت به خودی خود در انسان پیدا نمی‌شود و مستلزم مقدمات و مبادی نفسانی خاصی است. این مبادی هرچه باشد متوقف بر احکام عقل نظری است و با تحلیل روشن می‌شود که اگر انسان کاری را از سر انجام وظیفه، انجام می‌دهد بخاطر این است که آن را برای خود کمال می‌داند. نیت احترام به قانون، وقتی از انسان متمشی می‌شود که برای آن ارزش قائل باشد. ولی این ارزش برای قانون، به خاطر یک امر نظری است نه اخلاقی و آن رسیدن به کمال است. ولی کانت می‌گوید حتی اگر برای رسیدن به سعادت، انسان کاری را انجام دهد، فاقد ارزش اخلاقی است. لذا توجیه ضرورت انجام اعمال از روی نیت انجام وظیفه و احترام به قانون دچار مشکل می‌شود. (مصباح یزدی، ۱۳۷۴، ص ۹۵-۹۶)

این اشکال ناشی از این بد فهمی است که تصور شده است وظیفه‌گرایی اخلاقی به‌طور کلی و اخلاق کانت به‌طور خاص، اخلاقی بدون غایت است که معتقد است صرفاً باید به خاطر انجام وظیفه، اعمال اخلاقی را انجام داد. این‌گونه اشکالات ناشی از عدم توجه کامل به اخلاق کانت مخصوصاً کتاب *مابعدالطبیعه/اخلاق*^۱ اوست. مطالعه *بنیاد مابعدالطبیعه/اخلاق*^۲ بدون مطالعه *مابعدالطبیعه/اخلاق* موجب این بدفهمی‌ها می‌شود. دلیل اینکه کانت تمام نظام‌های اخلاقی مبتنی بر سعادت را نقد می‌کند این است که آنها برای تعیین معنای سعادت از تجربه کمک گرفته‌اند. لازمه این کار نسبت در معنای سعادت است. زیرا مفهوم سعادت ممکن است در نظر افراد متغیر باشد. ولی وظیفه چون از احکام عقل عملی است مفهوم آن همواره ثابت است. (کانت، ۱۳۸۳، ص ۲۴-۲۵)

نکته مهم دیگر این است که کانت در نقد نظریات اخلاقی سعادت‌محور به نظرانی توجه دارد که سعادت را به «خوشی» معنا کرده‌اند معنایی که بیشتر در فلسفه لذت‌گرایی^۳ مطرح است. ولی هرگز نخواستند که سعادت به معنای کمال‌گرایی را رد کند چیزی که خود در صدد اثباتش بوده است.

اخلاق کانت اخلاق غایت‌محور است. او در تعریف اخلاق می‌گوید: «اخلاق عبارت است از تعلیم غایت». (همان، ص ۳۵) وی پس از بیان معنای غایت و رابطه آن با اخلاق و تکلیف، به این مسئله می‌پردازد که آیا ما در اخلاق، باید ابتدا غایت را تعیین کنیم و سپس برای نیل به آن عمل کنیم و قواعد اخلاقی را تنظیم کنیم یا بر عکس، اول باید قواعد اخلاقی و تکالیف و وظایف را بر مبنای عقل محض تعیین کنیم و با انجام آنها به غایت برسیم. کانت معتقد است اخلاق باید راه دوم را برگزیند. چون اگر مسیر اول را انتخاب کند با این خطر مواجه می‌شود که اخلاق نسبی شود و بر مبنای اصول تجربی بنا شود. اگر ما ابتدا غایتی را برای خود برگزینیم و سپس در انتخاب تکالیف و وظایف اخلاقی بر اساس آن غایت عمل کنیم و اعمالی را که ما را به آن غایت می‌رساند الزامی کنیم، دیگر مفهوم تکلیف و وظیفه به عنوان مفهومی مطلق و نامشروط، ریشه در عقل ناب نخواهد داشت. بلکه مفهومی پسینی و مابعد تجربه خواهد شد و دیگر ویژگی‌های قانون یعنی کلیت، ضرورت و اطلاق را نخواهد داشت. بنابراین «در اخلاق، مفهوم تکلیف [وظیفه] تعیین‌کننده غایت است». (همان، ص ۳۶)

حال نوبت به مسئله اصلی یعنی تعیین غایت اخلاق می‌رسد. این چه غایتی است که با عمل به قواعد اخلاقی به آن نایل می‌شویم؟ این کدام غایت است که در عین حال تکلیف و وظیفه نیز محسوب

-
1. Groundwork Metaphysic of Morals
 2. Metaphysic of Morals
 3. Hedonism

می‌شود؟ کانت می‌گوید: این غایت، اول «کمال» خود انسان است و دوم «سعادت» دیگر انسان‌ها. (همان، ص ۴۰)

اینکه کانت می‌گوید اعمال را با نیت انجام وظیفه انجام دهید و به نتایج خوب یا بد عمل توجه نکنید، به خاطر این است که نیت انسان را در انجام عمل اخلاقی پیرایش کند. چیزی که در اخلاق اسلامی نیز بر آن تأکید بسیار شده و عبادت کسانی که واجبات را به خاطر نتایج بهشت و جهنم انجام می‌دهند عبادت تجار خوانده شده است و عبادت کسانی که به خاطر اطاعت از امر الهی انجام می‌دهند عبادت احرار خوانده شده است. بنابراین، این‌گونه اشکالات ناشی از این بدفهمی مشهور است که اخلاق وظیفه‌گرا را به اخلاق بدون غایت معنا کرده‌اند.

۶. اخلاق کانت، اخلاق صوری^۱

کانت برای تشخیص درستی و نادرستی اعمال، قانون «امر مطلق»^۲ را ارائه می‌کند که دارای سه صورت است: ۱. قانون عام طبیعت یا اصل تعمیم‌پذیری: «همیشه چنان عمل کن که بتوانی اراده کنی که قاعده عملی تو قانون عام طبیعت شود»؛ ۲ اصل انسانیت یا اصل غایات: «همیشه چنان عمل کن که انسانیت را چه در شخص خودت و چه در شخص دیگری همیشه به عنوان یک غایت در نظر آوری نه همچون یک وسیله»؛ ۳ اصل استقلال اراده یا خودآیینی: «همیشه چنان عمل کن که گویی از راه قاعده عملی‌ات، عضوی قانونگذار در مملکت غایات هستی». (کانت، ۱۳۶۹، ص ۶۰، ۷۴، ۷۸)

برخی به کانت اشکال کرده‌اند که امر مطلق او به لحاظ محتوایی، تهی و یک اصل صرفاً صوری است که بیانگر هیچ ماده‌ای به عنوان وظیفه نیست. امر مطلق فقط به صورت قواعد عملی و اینکه آیا آنها تعمیم‌پذیرند یا نه کار دارد و هیچ کاری با ماده این قواعد و قضایا ندارد. این اشکال رایج‌ترین اشکال بر اخلاق کانت است که به‌طور گسترده از جانب هگل، جان استوارت میل و در آثار بسیاری از اندیشمندان معاصر وارد شده است. از نظر کانت، قانون عام طبیعت یا اصل تعمیم‌پذیری، شرط درستی و پذیرش هر قاعده اخلاقی است. اما به نظر این شرط بی‌معنی و بی‌پهلو می‌آید. زیرا بر اساس آن باید هرگونه اصل عملی که تعمیم‌پذیر است، درست باشد. مثلاً اصولی نظیر «هر وقت که توانستی، دزدی کن» یا «هر وقت که خطری نداشت، بکش». (O'Neill, 1998, pp. 181-182) لذا اشکال صوری بودن

1. Formalism
2. Categorical Imperative

امر مطلق به این اشکال منتهی می‌شود که ممکن است امر مطلق برخی کارهای مبتذل پیش پا افتاده و همچنین برخی کارهای غیراخلاقی مانند اعمال ذیل را توجیه کند:

۱. هر کس باید همیشه بند کفش راست را قبل از بند کفش چپ ببندد.

۲. همیشه آمریکایی‌ها را بکش.

۳. همیشه صدف‌ها را روزهای دوشنبه از ماه مارس بخور. (Mac Intyre, 1988, p. 44)

به نظر می‌رسد هیچ تناقضی در اراده تعمیم این قواعد عملی وجود ندارد. لذا طبق امر مطلق کانت، همه آنها مجاز هستند. بنابراین، چون امر مطلق فی‌نفسه، کاملاً صوری است، هرگونه فهم درباره جنبه محتوایی و مادی اخلاق را کنار گذاشته است. به عقیده این ناقدان، امر مطلق با آزمون تعمیم‌پذیری‌اش، شرط لازمی برای اصل اخلاقی بودن یک قاعده فراهم می‌کند اما معیار کافی برای ما نمی‌دهد. یعنی برای اینکه اصلی، عقلانی و اخلاقی شمرده شود، باید تعمیم‌پذیر باشد و هر کس در شرایط مشابه آن را به کار ببرد. اگر معتقدم تقلب در امتحان برای دیگران خطاست، پس در غیر صورتی که بتوانم دلیلی برای این اعتقاد پیدا کنم که شرایط من با شرایط دیگران متفاوت است، برای من هم تقلب نادرست خواهد بود. اما این عدم تناقض صوری به ما نمی‌گوید که تقلب فی‌نفسه، درست یا نادرست است. ما نیازمند آنیم که در مورد ماده و محتوای عمل هم تصمیم بگیریم و قضاوت کنیم. (Pojman, 1999, pp. 142-146) اچ. جی. پیتون در پاسخ به اشکال صوری بودن نظریه کانت می‌گوید:

«خیلی مشکل است که بفهمم چرا ما باید به یک فیلسوف به خاطر صوری بودن نظریه‌اش اشکال بگیریم و او را ملامت کنیم. ما راسل را به خاطر صوری بودن منطقش ملامت نکردیم چرا باید کانت را به خاطر صوری بودن اخلاقش ملامت کنیم مخصوصاً که اخلاق دیگری به عنوان مابعدالطبیعه اخلاق نوشته است که صرفاً به مواد وظایف پرداخته است. آنچه کانت در بنیاد به دنبالش است، اصل عالی اخلاق است؛ او در مورد بخش پیشین اخلاق بحث می‌کند؛ در مورد صورت عمل اخلاقی، جدا از ماده‌اش. او فراموش نکرده است که عمل اخلاقی یک ماده و یک صورت دارد، یک عنصر پیشینی و یک عنصر تجربی، یک ماده عینی و یک اصل عالی. بلکه از خوانندگان انتظار دارد که این تمایز را به خاطر داشته باشند» (Paton, 1971, p. 55)

به نظر می‌رسد حق با پیتون باشد و این اشکالات ناشی از یک جنبه‌نگری به اخلاق کانت و قضاوت در مورد او صرفاً بر اساس کتاب بنیاد است. کانت در مابعدالطبیعه / اخلاق به ماده وظایف اخلاقی پرداخته و فهرستی از وظایف اخلاقی انسان نسبت به خود، دیگران، خدا و طبیعت را بیان می‌کند. اساساً مقصود کانت در بنیاد پرداختن به صورت اصل اخلاقی است و در پیش‌گفتار آن می‌گوید:

«چون من در اینجا به فلسفه اخلاق نظر دارم، پرسشی که پیش نهادم بدین نکته منحصر می‌کنم که: آیا پدید آوردن یک فلسفه اخلاقی محض، که از هر چیزی که صرفاً تجربی [و عملی] است بر کنار و به انسان‌شناسی وابسته باشد، کمال ضرورت را ندارد؟» (کانت، ۱۳۶۹، ص ۴)

۷. ابهام در مفهوم غایت فی نفسه بودن انسان

سی. جی. فیلد نقد دیگری بر قانون دوم کانت دارد. این حرف کانت که هر موجود عاقلی را باید چون غایتی فی نفسه در نظر گرفت نه صرف وسیله، ممکن است دارای نتایجی با ارزش و قابل قبول باشد ولی استدلال کانت قانع کننده نیست. به عقیده فیلد، مفهوم «غایت فی نفسه» بودن، مفهومی مبهم است. فیلد می‌گوید: مفهوم غایت بودن، حقیقتی مربوط به شیء فی نفسه نیست؛ حقیقتی نظیر انسان بودن، سبز بودن یا مثلث بودن نیست. غایت به زبان ساده یعنی هدف و مقصود؛ آنچه من هدف قرار می‌دهم یا سعی می‌کنم به آن برسم یا آن را می‌طلبم یا آرزو می‌کنم. یک غایت، با خواسته شدن ساخته می‌شود و اگر من خواستن آن را خاتمه دهم، غایت بودن آن برای من خاتمه خواهد یافت. اگر هیچ کس آن را نخواهد، غایت بودن آن برای همیشه خاتمه خواهد یافت. به عقیده فیلد، غایت بودن، حکایت از ارتباط با خواسته‌ها، امیال، یا اهداف موجودی آگاه می‌کند و یک چیز به وسیله این ارتباط غایت می‌شود. نتیجه اینکه هیچ چیز نمی‌تواند غایت فی نفسه باشد، بلکه فقط می‌تواند غایت برای کسی باشد، هدف یا خواسته یک موجود آگاه. (Field, 1970, pp. 704-705)

به نظر می‌رسد این اشکال نیز ناشی از بدفهمی معنای «غایت» در نظر کانت است. معنای «غایت» را باید با معنای کلمه مقابلش یعنی «وسیله» فهمید. مراد کانت از اینکه انسان غایت فی نفسه است این است که هرگز نباید با او به عنوان وسیله و ابزار برای غایتی دیگر رفتار کرد. به تعبیر دیگر انسان و انسانیت، دارای ارزش ذاتی هستند نه ارزش ابزاری. مراد کانت از «غایت فی نفسه» بودن انسان، این نیست که چنین حقیقتی بالفعل در خارج موجود است، بلکه مراد او یک نوع قضیه شرطیه است. یعنی انسان‌ها در روابط خود با دیگر انسان‌ها همواره این اصل را در نظر داشته باشند که انسان موجودی قابل احترام است و نباید آن را به عنوان وسیله‌ای برای هدف و غایتی دیگر قرار داد. بنابراین اولاً قانون دوم کانت، قضیه‌ای شرطیه به این معناست که: «هرگاه عمل تو در رابطه با یک انسان بود، باید چنان عمل کنی که او غایت باشد» و ثانیاً معنای غایت بودن، جنبه منفی دارد یعنی آن را وسیله قرار نده.

۸. اخلاق کانت، اخلاق عقل‌گرا، خشک و بی‌توجه به احساسات

یکی دیگر از تصورات و بدفهمی‌های مشهور از اخلاق کانت این است که اخلاق او را یک اخلاق عقل‌گرا، قانون‌گرا، تکلیف‌گرا، خشک، خشن و بی‌توجه به احساسات و عواطف دانسته‌اند. تصور می‌شود کانت در اخلاق، از هر گونه عامل انفعالی سلب اعتبار کرده و احساسات را بی‌ارج و ناچیز شمرده است و به این صورت، امر اخلاقی، دارای جنبه عقلانی محض شده و تکلیف به صورت خشک، سخت و خشن در آمده است. لذا به کانت ایراد می‌گیرند که او از این نکته غفلت کرده است که بدون انفعال و عاطفه یعنی بدون اینکه عمل اخلاقی خیر، مطلوب و محبوب و مورد اشتیاق ما باشد، نمی‌توان رفتار اخلاقی

داشت. آیا در اخلاق، نگاه به انسان به عنوان یک موجود عقلانی صرف کافی است؟ آیا احساسات و عواطف انسانی هیچ نقشی در اخلاق ندارند؟ (Heubel and Biller, 2005, p. 11)

برخی دیگر از ناقدان با تمسک به طعنه شیللر نسبت به کانت که می‌گوید:

«من به دوستان خود خدمت می‌کنم و لیکن دریغاً که از این خدمت، لذت می‌برم. وجدان من نگران است زیرا اندیشناک می‌شوم که چون خدمت من منشأ لذت گردیده، مبدا فضیلت نباشد! پس باید تصمیم دیگری بگیرم! چه بکنم؟ با خود می‌گویم راه دیگری در پیش تو نیست، تو باید این وسوسه را از خود دور کنی و آنچه را که تکلیف به تو دستور می‌دهد با نفرت انجام دهی.»

چنین اشکال می‌کنند که: هرچند نمی‌توان گفت مراد کانت از اینکه گفته عمل اخلاقی تنها در صورتی دارای ارزش اخلاقی است که صرفاً از روی انجام وظیفه صورت گیرد این است که از روی میل باطنی به آن نباشد، ولی تا حدودی این طعنه شیللر به کانت وارد است. چرا که کانت با حذف احساسات و عواطف و جنبه عقلی محض دادن به اخلاق آن را خشک و سخت گردانده است. (O'Neill, 1998, p. 182) او تنها یک احساس را تأیید کرده و آن هم احساس «احترام به قانون» اخلاقی است. این اشکال اهمیت بیشتری در اخلاق پزشکی پیدا می‌کند چون موقعیت استثنایی و خاصی که برای پزشکان و پرستاران در ارتباط با بیماران به وجود می‌آید، تنها در سایه عواطف و احساسات است که قابل درک است. ترس، گریه، ترحم، خشم، آرامش و ... احساساتی هستند که تأثیرات مستقیمی بر درک و ارزیابی موقعیت پیش آمده و تصمیم‌گیری برای چگونه عمل کردن دارد. در محیط کلینیکی، تعارضات اخلاقی اغلب در یک جو عاطفی قابل حل است. این تقاضاهای عاطفی بیماران (نظیر «کمکم کنید!»، «دلدارم دهید!» و «آرامم کنید!») است که پزشکان و پرستاران را در رفتارشان هدایت می‌کند. (Heubel, op. cit)

به نظر نگارنده این اشکال نیز ناشی از بدفهمی و یک جنبه‌نگری به اخلاق کانت است. کانت به هیچ وجه احساسات و عواطف را در انسان رد و محکوم نمی‌کند. او کاملاً آگاه با تأثیر احساسات در عمل اخلاقی انسان است. لذا می‌گوید: قانون اخلاقی شکل «امر» دارد. آنچه مراد اصلی کانت از عقل‌گرایی اخلاقی است این است که در حکم کردن اخلاقی و در عمل اخلاقی نباید متأثر از احساسات و عواطف بود. چون احساسات، چه خوب و چه بد، کور و نابینا هستند و قدرت تشخیص درست از نادرست را ندارند و اگر ما دنباله‌رو آنها باشیم حتماً اشتباه خواهیم کرد. در مقابل، این عقل است که قوه تشخیص و قوه حکم ما، به درستی و نادرستی چیزی است. احساسات ما را الزام به عمل می‌کنند ولی ممکن است این عمل الزام‌شده نادرست باشد. بنابراین احساسات گرچه منبع و منشأ الزام می‌توانند باشند، ولی منشأ تشخیص و حکم اخلاقی نیستند. انسان در مقام حکم اخلاقی و عمل اخلاقی باید کاملاً فارغ از احساسات تصمیم بگیرد تا به خطا نرود. آنجا هم که عواطف و احساسات ما را به چیزی الزام می‌کنند

حتماً باید مورد تأیید عقل باشند. اگر عقل آن را تأیید کرد، آن عمل هم مورد تمایل و احساس درونی است و هم مورد تأیید عقل. ولی اگر عقل آن را تأیید نکرد باید جلوی احساسات را در الزام به آن گرفت. کانت در نقد عقل عملی می‌گوید:

«بنابراین تمایلات همیشه باری گران برای موجود عاقل هستند و هرچند نمی‌توان کنارشان گذاشت، با این حال، چنان می‌کنند که عاقبت آرزو کند کاش از دستشان خلاص می‌شد. حتی تمایل به کار صواب (مثل تمایل به نیکوکاری) هرچند ممکن است در تسهیل کارآمدی دستورهای اخلاقی بسیار مؤثر بیفتد ولی نمی‌تواند هیچ دستور اخلاقی‌ای ایجاد کند. زیرا اگر بناست عمل نه صرفاً حاوی وجهت قانونی بلکه وجهت اخلاقی نیز باشد، باید در این دستورها همه چیز معطوف به تصور قانون به عنوان مبدأ ایجاب‌کننده باشد. تمایل، خواه از نوع خوب و خواه از نوع بد، در هر صورت کور و برده‌صفت است و وقتی پای اخلاقی بودن در میان باشد، عقل نباید نقش محافظ صرف برای تمایل ایفاء کند، بلکه باید با بی‌اعتنایی کامل به تمایل، فقط دغدغه علاقه خویش به عنوان عقل عملی محض را داشته باشد.» (کانت، ۱۳۸۵، ص ۱۹۵-۱۹۶؛ Kant, 1997, p. 85)

پیتون نیز این اشکال را یک تفسیر نادرست از اخلاق کانت می‌داند. او می‌گوید: اینکه کانت می‌گوید ما اعمال اخلاقی را به خاطر احترام به قانون انجام دهیم نه بر اساس میل و علاقه، به این معنا نیست که او ما را از انجام اعمال اخلاقی به خاطر خودشان منع می‌کند. این تفسیر کاملاً با نظریه کانت متضاد است. به خاطر اینکه طبق نظر او هر عملی، نتیجه و غایتی را هدف قرار می‌دهد. در رفتار غیر اخلاقی، ما یک عمل را به خاطر آن غایت طلب می‌کنیم. در واقع، علاقه ما به عمل، غیری و برای رسیدن به آن غایت است. کانت این را علاقه «پاتولوژیک» می‌نامد. اما در رفتار اخلاقی ما یک عمل را به خاطر این انجام می‌دهیم که آن عمل، در عین اینکه نتایج خاصی را دارد، تجسم قانون اخلاقی است. ولی نباید اینجا هم تصور شود که علاقه ما به عمل صرفاً وسیله‌ای برای علاقه به یک مفهوم انتزاعی به نام «قانون» است. بلکه در اینجا ما یک علاقه مستقیم به خود عمل داریم و علاقه به خود عمل، عین علاقه به قانون است. یکی از اعتقادات قوی کانت این است که ما علاقه مستقیم به اعمال اخلاقی داریم و به خاطر همین علاقه مستقیم است که در اعمالی چون نیکوکاری و همدردی، تشخیص اینکه این اعمال به خاطر علاقه به قانون (و خود اعمال) انجام می‌شوند یا علاقه به شخص خود (انگیزه خودخواهانه)، خیلی سخت است. کانت نام این علاقه مستقیم به عمل اخلاقی را «احترام» به قانون می‌گذارد. بنابراین هیچ تضاد و ناسازگاری بین این نیست که ما باید عمل اخلاقی را به خاطر احترام به قانون انجام دهیم و اینکه یک علاقه مستقیم به عمل اخلاقی داشته باشیم. (Paton, 1971, p. 155)

۹. راستگوی ساده لوح

یکی دیگر از نسبت‌های مشهور به کانت این است که او معتقد است انسان باید همیشه و در مقابل همه کس و به هر قیمتی راست بگوید. کانت معتقد است حتی باید به قاتلی که قصد کشتن انسان بی‌گناهی که در خانه ما مخفی شده است، را دارد و از ما در مورد محل اختفاء او می‌پرسد، راست گفت. به تعبیر دیگر از نظر او، انسان باید همیشه یک راستگوی ساده لوح باشد و به نتایج راستگویی خویش نیندیشد.

به نظر نگارنده این نیز یک بدفهمی مشهور در مورد نظر کانت است. او در مقاله «حق فرضی دروغ‌گویی از روی انگیزه‌های خیرخواهانه»^۱ در صدد این نیست که وجوب راستگویی در مورد انسانی که از دست قاتلین به شما پناه آورده را اثبات کند بلکه او در صدد رد دیدگاهی است که راستگویی را وظیفه‌ای در قبال کسی می‌داند که حقی نسبت به دانستن حقیقت دارد نه قاتل که چنین حقی ندارد. فیلسوف و سیاستمدار مشهور فرانسوی، بنجامین کنستانت^۲ (۱۷۶۷-۱۸۳۰) اشکالی به مطلق دانستن وظایف توسط کانت می‌گیرد و می‌گوید:

«این اصل اخلاقی که راستگویی یک وظیفه است، اگر به تنهایی و به‌طور مطلق اخذ شود، هر جامعه‌ای را غیر ممکن خواهد ساخت. ما این مسئله را بر اساس نتایج مستقیمی که یک فیلسوف آلمانی از این اصل، استخراج کرده است، اثبات کرده‌ایم. این فیلسوف تا آنجا پیش رفته که اظهار می‌دارد گفتن دروغ به قاتلی که می‌پرسد آیا دوست ما که توسط او تحت تعقیب است، در خانه ما مخفی شده است، جرم است.» (Kant, 1979, p. 123)

کنستانت در رد نظر کانت می‌گوید:

«راستگویی یک وظیفه است. مفهوم وظیفه قابل تفکیک از مفهوم حق است. وظیفه چیزی است که مطابق حق شخص دیگر است. جایی که حقی در کار نیست، وظیفه‌ای هم وجود ندارد. راستگویی یک وظیفه است اما تنها در مقابل کسی که حقی نسبت به حقیقت دارد. اما هیچ کس حقی نسبت به حقیقتی که به دیگران آسیب می‌زند، ندارد.» (Ibid.)

پاسخ کانت به کنستانت این بود که راستگویی، وظیفه انسان نسبت به هر کس است حتی یک قاتل که از پاسخ راست ما می‌خواهد یک عمل ناعادلانه انجام دهد. اگر بگوییم دروغ‌گویی در این موقعیت جایز است، ما عمل نادرستی نسبت به اصل وظیفه به‌طور کلی انجام داده‌ایم. با گفتن یک خبر دروغ باعث شده‌ایم به‌طور کلی هیچ اعتباری برای هیچ گفته‌ای باقی نماند. بنابراین، همه قراردادهای و حقوق مبتنی بر آنها، لغو و تهی خواهند شد. این اشتباهی است که ما نسبت به نوع بشر مرتکب می‌شویم.

1. On A Supposed Right to tell Lies from Benevolent Motives
2. Benjamin Constant

بنابراین، دروغ یعنی «گفتار غیر حقیقی عامدانه به دیگری»، و اینکه شخص مقابل قصد آسیب به دیگری را نداشته باشد، در آن شرط نیست. (Ibid.)

بنابراین، کانت معتقد است راستگویی یک وظیفه است و نسبت به همه باید راست گفته شود چه قاتل و چه غیرقاتل. ولی معنای این سخن آن نیست که در تعارض وظیفه راستگویی با وظیفه نجات جان انسان بی‌گناه هم باید راست گفت. اینجا باید نظر کانت در باب تعارض وظایف اخلاقی را بیان کرد. او معتقد است:

«تضاد بین تکالیف، که موجب می‌شود یک تکلیف، تکلیف دیگری را (کلاً یا جزءاً) متوقف کند، نسیبی است. اما تکلیف و الزام، مفاهیمی هستند که ضرورت عملی برون‌ذهنی بعضی افعال را بیان می‌کنند و دو قاعده متقابل و متضاد نمی‌توانند در عین حال هر دو ضروری باشند؛ بلکه هر گاه اقدام مطابق یک قاعده، تکلیف باشد اقدام مطابق قاعده دیگر نه فقط تکلیف نیست بلکه متضاد با تکلیف است؛ بنابراین، برخورد و تضاد تکالیف و الزامات با یکدیگر قابل تصور نیست. در هر حال ممکن است برای یک فاعل، در قاعده‌ای [که بر خود الزام کرده است] دو زمینه الزام وجود داشته باشد که یکی از آنها به تنهایی برای ملزم شدن او کافی نباشد؛ در این صورت یکی از آن دو زمینه، تکلیف نیست. وقتی دو زمینه [الزام] به این صورت در مقابل هم قرار داشته باشند، فلسفه اخلاق نمی‌گوید قوی‌ترین الزام مقدم است، بلکه می‌گوید قوی‌ترین زمینه ملزم کننده، مقدم است.» (کانت، ۱۳۸۳ الف، ص ۵۹)

با تطبیق نظر کانت در باب تعارض به مورد راستگویی باید گفت: از نظر کانت، ما دو وظیفه متعارض به نام‌های راستگویی و وظیفه نجات جان انسان بی‌گناه که با یکدیگر تعارض کنند، نداریم بلکه اینها دو زمینه الزام و تکلیف هستند که در نهایت یکی از آنها وظیفه ما خواهد بود و آن مبنای الزام قوی‌تر است نه مبنای الزام ضعیف‌تر، که در اینجا نجات انسان از قوت بیشتری برخوردار است. بنابراین، وظیفه ما نجات انسان از دست قاتل است و راستگویی وظیفه ما نیست. ولی این به معنای جواز دروغگویی نیست بلکه اگر ممکن باشد باید با توریه یا شیوه‌های دیگر از گفتن حقیقت طفره برویم.

فهرست منابع

۱. اترک، حسین، ۱۳۸۴، «سودگرایی اخلاقی»، در: نقد و نظر، ش ۳۷-۳۸.
۲. ژکس، ۱۳۶۲، فلسفه اخلاق، ابوالقاسم پورحسینی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ دوم.
۳. فرانکنا، ویلیام، ۱۳۷۹، «الزام و انگیزش در فلسفه متأخر»، سید امیرکرمی، در: ارغنون.
۴. کانت، ایمانوئل، ۱۳۸۵، نقد عقل عملی، انشاءالله رحمتی، تهران، انتشارات نورالثقلین، چاپ دوم.

۵. ———، ۱۳۶۹، *بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق*، حمید عنایت و علی قیصری، انتشارات خوارزمی، چاپ اول،
۶. ———، ۱۳۸۸، *درس‌های فلسفه اخلاق*، منوچهر دره‌بیدی، نقش و نگار، چ چهارم.
۷. ———، ۱۳۸۳ الف، *مابعدالطبیعه اخلاق: مبانی مابعدالطبیعی تعلیم حق: فلسفه حقوق*، منوچهر صناعی دره‌بیدی، تهران، نقش و نگار، چاپ دوم.
۸. ———، ۱۳۸۳، *مابعدالطبیعه اخلاق: مبانی مابعدالطبیعی تعلیم فضیلت: فلسفه فضیلت*، منوچهر صناعی دره‌بیدی، تهران، نقش و نگار، چاپ دوم.
۹. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۴، *دروس فلسفه اخلاق*، اطلاعات، چ پنجم.
۱۰. مور، جورج ادوارد، ۱۳۶۶، *اخلاق*، اسماعیل سعادت، انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۱. هولمز، رابرت ال، ۱۳۸۲، *مبانی فلسفه اخلاق*، ققنوس.
۱۲. یاسپرس، کارل، کانت، ۱۳۷۲، میر عبدالحسین نقیب‌زاده، کتابخانه طهوری، چ اول.
- Crisp, Roger, 1995, "Deontological Ethics" in: Ted Honderich (ed.), *the Oxford Companion to Philosophy*, Oxford University Press.
- Field, C. G., 1970, "A criticism of Kant" in: *Reading in Ethical Theory*, (ed.), Wilfrid Sellars and John Hospers, Prentice-Hall.
- Bentham, Jeremy, 1987, "An Introduction to Principles of Morals and Legislation" in: Alan Ryan (ed.), *Utilitarianism and other Essays*, penguin book.
13. Gaus, Gerald, F., 2001, "What is Deontology? Part One: orthodox views" in: *The Journal of Value Inquiry* 35: 27-42, Kluwer Academic Publishers.
14. Heubel, Friedrich and Biller-Andorno, 2005, Nikola, "The Contribution of Kantian Moral Theory to Contemporary Medical Ethics: A Critical Analysis" in: *Medicine, Health Care and Philosophy*.
- Kant, Immanuel, 1997, *Critique of Practical Reason*, Translated and Edited by Mary Gregor, Cambridge university press.
- , 1964, *Groundwork of Metaphysic of Morals*, Translated and analyzed by H. J. Paton, Harper and Row Publish.
15. ———, 1797, "On A Supposed Right to tell Lies from Benevolent Motives" in: the work called *France*, for the year Part VI. No.1, on Political Reactions, by Benjamin Constant.
- MacIntyre, Alasdair, 1984, *After Virtue*, second edition, University of Notre Dame Press.
16. Olson, Robert G., 1967, "Deontological Ethics" in: Paul Edwards (ed.), *The Encyclopedia of Philosophy*, London, Collier Macmillan.
- O'Neill, Onora, 1998, "Kantian ethics" in: Edward Craig (ed.), *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, Routledge Publishing.
- Paton, H. J., 1971, "Some Common Misinterpretation of Kant" in: Weinberg, Julius R. and Yandell, Keith E. (ed.), *Ethics*, publisher, Holt, Rinehart and Winston.
- Pojman, Louis. P., 1999, *Ethics, Discovering Right and Wrong*, Wadsworth Publishing Company.
- Spielthener, George, 2005, "Consequentialism or Deontology?" in: *Philosophia*, Philosophical Quarterly of Israel, Vol.3, Nos.1-4.